

● مهدی پوررضایی

یادش بخیر روزگاری که فاصله میان چادرهای گردان تا حسینیه لشکر را دسته جمعی با زمزمه و نوحه طی می کردیم، شب‌هایی که با سینه‌زنی سپری می شد و صبح‌های زودی را که با زیارت عاشورا.

در لایه‌لای آن جمع صمیمی، بودند بعضی از نوجوانان و جوانان سرتا پا مخلص که با تحمل صدای خروسک‌زده‌شان تشویق‌شان می کردیم به این حساب که مداح مخلص اهل بیتند و احتمالاً جزو شهدای آینده. آنان را واجب الاحترام می دانستیم؛ چرا که خیلی‌ها با زمزمه‌های آن‌ها اشک می ریختند و برات بهشت را می گرفتند و مسیر گرمای جنوب تا صفای محمدی باغ بهشت را یک شبه طی می کردند... اما باور نمی کردیم روزگاری را ببینیم آنان که جبهه، کلاس مداحی‌شان شده بود. امروز به نوعی میراث‌خوار آن شب‌ها و آن لحظه‌ها شوند و آبروی آن روزها را بهای نان خود کنند ...

راستی کدام مداح واقعی و یا مستمع حقیقتی است که باور کند آن‌چه امروز برخی مداحان نورسیده به خوردشان می دهند مدح و رثای واقعی است؟! باید گریست و با تاسف گفت: «روزگار بی خبری است.»

آقایان مداح جوان نورسیده! لطفا اجازه دهید درد دل کنم...

برخی از دوستان دیروزما که به تعبیری آن روزها مداح اهل بیت بودند و امروز مداح بودند. یا فرزند شهیدند یا برادر شهید و هم‌سنگر صدها شهید، و دروغا که باید ببینیم امروز در نبرد با شیطان نفس که جهاد اکبر است. این همه زبون باشند و حتی در برابر اشتباهات خود و دوستان‌شان به جای حق‌شناسی به توجیه پیردازند و فریاد واسلاما سر بدهند که چرا این قدر با مداحان بدید و چه گناهی کرده‌اند ... غافل از این که کسی در درون‌شان فریاد «وانفسا» سر می‌دهد!

راستی کدام مداح واقعی و یا مستمع حقیقتی است که باور کند آن‌چه امروز برخی مداحان نورسیده به خوردشان می دهند مدح و رثای واقعی است؟! باید گریست و با تاسف گفت: «روزگار بی خبری است.» جوانان را به مجالسی دعوت می کنیم و می خواهیم روح توسل به اهل بیت را در آنان بیدار کنیم یا زنده بداریم، اما جوان ما در هیات‌ها از جناب آقای فلان چه می بیند؟ چه یاد می گیرد؟

جناب حاج آقای فلان. مداح اهل بیت. با عنیک دودی و پیراهن آستین کوتاه و احتمالاً موهای گریس مالیده با مانسین کولر دارش به عنوان الگوی جوانان از کنار آنان می گذرد و اگر هم عنایتی به هیاتی‌های جوان و مشتاق داشته باشد سفارش می کند که «در خانه اهل بیت را بزیند و نمک سفره‌تان را هم از اهل بیت بخواهید.» «و هیاتی‌های ساده دل و با صفا که اکثراً جای‌شان در بهشت است. به خاطر همین خلوص شان خیال می کنند که چه قدر این مداح محترم با اهل بیت ارتباط دارد که وضعی چنین دارد و اقبالی چنان! اینان تقصیری ندارند؛ چون بابت پاکت مجلس، چانه زنی‌های ایشان را پشت گوشی موبایل با مدیر هیات نشنیده‌اند اینان تقصیری ندارند؛ چون نمی‌دانند «تبایکی» دو نوع است یکی آن است که امام صادق گفته و دیگر آن‌چه آنان به کار می‌برند! راستی که این هیاتی‌های خوش قلب هنوز فکر می‌کنند این مداحان، هر سال دوبار مدینه‌شان را پشت پنجره فولاد می‌گیرند. ای کاش می‌دانستند مداح محترم از پشت پنجره فولاد هتل پنج ستاره روبه‌روی حرم امام رضا چه صفایی می‌کند! ای کاش می‌دانستند با سمند صفر کیلومتر و پژو پرشیا (بیخشید، پارس) در جاده‌های چالوس قربون کبوترای حرمت امام رضا خواندن برایش چه حالی می‌دهد!

برادران هیاتی! باور کنید در روزگار بی خبری انسان‌ها، معرفت را باید چور دیگر تفسیر کرد!

نمی‌دانم چرا این حرف‌ها را می‌نویسم؟

دیروز عده‌ای از اینان برای کف زدن در مجالس دل‌شان غنچ می‌رفت و نه دل‌شان به بعضی ریش‌سفیدان آفرین می‌گفتند که چه دل و جرأتی دارند،

چه چاک دهنی و چه جسارتی که می‌توانند به هر قیمتی؛ حتی در برابر مراجع تقلید بایستند و بگویند که جوانان ما می‌خواهند و نگفتند که چون چیزی دیگر برای عرضه نداریم، و نگفتند که کف‌گیر معرفت و شناخت و دانش و فن ما به ته دیگ خورده و اگر این عرصه تعطیل شود، بساط ما تعطیل است، حج و عمره ماتعطیل است، مرید و مراد بازی ما ول معطل است و ممکن است به کام دیگران شود. چه و چه. فریاد «وانفسا» در دل‌ها و «واسلاما» بر زبان‌ها جاری شد که چرا به جوانان اهمیت نمی‌دهید، مگر کورید نمی‌بینید صد هزار نفر در ورزشگاه، قبل از تماشای بازی چه سینه‌ای زدند و البته هیچ وقت نمی‌گویند اگر آن عزاداری واقعی بود پس چرا در میان آن بازی، آن همه فحش و بد و بیراه از همان افراد به‌ظاهر عزادار شنیده شد...؟

حالا شما یان که به فکر جوانان هستید، شما که به مرکب مراد سوار شدید و حسابی سواری گرفتید، برای جوانان تصمیم بگیرید: او حالا شور می‌زند اما اقناع نمی‌شود! بالا و پایین می‌برد؛ اما احساس می‌کند کافی نیست سبک ترانه برایش خواندید، اما اشیاع نشده، هر شب برایش سبک عوض می‌کنید؛ اما بازهم ... کفرهم بخوانید ... که خواندید. اما راضی نشده که نشد ... چاه ویل شده که هرچه در آن می‌ریزی پر نمی‌شود. می‌گوید هل من یزید؟!

راستی چه می‌خواهید بکنید؟! پای آبرویان در کار است. شیطان نمی‌گذارد از حرف‌هایتان برگردد یک بام و دو هوا شده از یک طرف از شهدا دم می‌زنید از طرف دیگر اصلاً بوی شهدا نمی‌دهید باورتان نشد. شد؛ اما جرات ندارید اعتراف کنید که آن روزها شهید شدن هنر بود و امروز با شهیدان بودن هنر است و ماندن و نه فقط از آنان دم زدن... شیطان نمی‌گذارد که از حرف‌هایتان برگردد که بگوید غلط گفتیم و اشتباه کردیم.

پای اسلام‌تان در کار است، اسلامی که در هیات‌ها برای جوانان تعریف کردید. حالا می‌خواهید از این مسلمانی بی‌رنگ و تهی و بی‌خطر دست بکشید، نمی‌توانید. از اصل افتاده‌اید نمی‌خواهید از اسب بیفتید، خیلی جالب است!

آقایان مداح جوان نورسیده که بناوی اهل بیت به نوایی رسیده‌اید و به صدایی و شهرتی ... لطفاً اجازه دهید درد دل کنم بگذارید اعتراف کنم که دیگر نمی‌توانم در مجالس شما طاق‌ت بیاورم، نمی‌خواهم حسین حسین گفتن برایم عادت شود. مثل نمازخواندن بعضی‌ها... نمی‌دانم شاید مداحی برای شما آخرت داشته باشد. دنیا که حتماً داشته و دارد. اما من نشانی از معنویت و تعالی در مجالستان نیافته‌ام لطفاً به فکر من جوان مشتاق باشید؛ مگر داد نمی‌زدید باید به فکر جوانان بود؟!

باور کنید من هم جوانم، هیاتی هم هستم. تا به حالا به مجالس‌تان هم می‌آمدم، کلی هم بابت سی‌دی‌های حرکات موزون شما پول داده‌ام، شما را به خدا به داد من جوان برسید!

آقایان به داد ما برسید! فاطمیه رسید. ترس من این است که قصه همیشگی تکرار شود، یک مشت کلمات کلی و مدح‌های بی‌سروته به همراه کمی دروغ و ... آقایان فاطمیه رسید، اما من امسال انگیزه شرکت در مجلس شما را ندارم. تصمیم گرفته‌ام، به گوشه دنجی بروم و پای منبری بنشینم تا کمی به خودم بیایم و اول کمی برای غفلت خودم زار زار گریه کنم.

امسال من در مجالس شما شرکت نمی‌کنم چون می‌دانم همه‌چاهمین بساط است. کجا بروم که این قصه نباشد؟ کجا بروم که مرا سگ خطاب نکنند؟ من می‌خواهم حسینی باشم و فاطمی. می‌خواهم مثل فاطمه برای مظلومیت علی گریه کنم نه این که نعره بکشم! می‌دانم که با عموکردن و بالا پایین پریدن و نفس نفس زدن و عرق بی‌جاریختن نمی‌توان شیعه علی شد.

لطفاً به فکرم باشید و مرا به مجالس‌تان برگردانید ... یادتان باشد که شما باتشویق‌های امثال من در آن سال‌های نه چندان دور به این‌جا رسیده‌اید، یادتان باشد که قبلاً از چه کسانی دم می‌زدید و با چه کسانی دم‌خور بودید؟! مداحان که نتوانستند، لاقال علما و مراجع عزیز، شما به فکرم باشید. امروز روز آشتی دوباره من با منبر و حلقه‌های معنوی روحانیت است.

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش



راستی چه می‌خواهید بکنید؟! پای آبرویان در کار است. شیطان نمی‌گذارد از حرف‌هایتان برگردد یک بام و دو هوا شده از یک طرف از شهدا دم می‌زنید از طرف دیگر اصلاً بوی شهدا نمی‌دهید باورتان نشد. شد؛ اما جرات ندارید اعتراف کنید که آن روزها شهید شدن هنر بود و امروز با شهیدان بودن هنر است و ماندن و نه فقط از آنان دم زدن...